

سیاست‌ورزی در نظام جمهوری اسلامی ایران با توجه به ساختار آن دشوار به نظر می‌رسد. پیامد یکدست شدن حکومت نیز که جز انسداد روزافزون سیاسی و اجتماعی و ناراضی‌تری رو به رشد شهروندان نیست، موجب ارائه دیدگاه‌هایی متنوع در این باره شده است. در رژیم گذشته، تکلیف شهروندان روشن بود، چرا که حکومت جز مبارزات مخفی و غیر قانونی، راهی برای سیاست‌ورزی باقی نگذاشته بود. در کشورهای دموکراتیکی از قبیل سوئیس و سوئد نیز تکلیف مشخص است، زیرا امکان فعالیت آزاد شهروندان در جامعه مدنی و شرکت در رقابت‌های آزاد انتخاباتی و سهمی شدن احزاب سیاسی در حکومت، متناسب با پایگاه اجتماعی‌شان فراهم است. اما در کشوری که دولت در همه زمینه‌ها مسئولیت پذیرفته است، رسانه ملی و درآمد عظیم نفتی در انحصار اوست، جامعه مدنی و بخش خصوصی و نهادهای مدنی ضعیف‌اند، قشرهای مختلفه هویت اجتماعی و مطالبات سیاسی مشخصی ندارند، سیاسی‌ترین جامعه منطقه و شاید جهان و در عین حال غیر حزبی‌ترین کشور دنیاست، جامعه‌ای که در نهایت "سلیقه" حرف اول را در عرصه سیاست می‌زند نه "حکومت قانون" و وضعیت آینده غیر قابل پیش‌بینی است، بویژه در شرایطی که:

۱. حکومت یکدست شده و جناح حاکم از حمایت اقلیت ۱۳ درصدی شهروندان سازماندهی شده برخوردار است و همه امکانات و ابزارهای اجرایی، نظارتی، تبلیغاتی، مالی، تدارکاتی و ... نیز در اختیار اوست؛
۲. فضای سیاسی نه کاملاً باز و نه صد در صد انسدادی و بسته است؛
۳. شهروندان برغم اشتراک نظر نسبی در تعریف "مشارکت سیاسی" که آن را در انتخابات و راهپیمایی‌ها خلاصه می‌کنند، در هر دو زمینه گرایش‌های مختلف و حتی متضاد دارند؛

۴. برخی از گروه‌های اصلاح‌طلب، معتقد به حضور بی‌قید و شرط و تحت هر شرایطی در انتخابات هستند و در نقطه مقابل، گروه‌هایی نیز تا اطلاع ثانوی از تحریم انتخابات دفاع می‌کنند؛

۵. امکان رقابت و پیروزی نامزدهای اصلاح‌طلب یا مستقل، در حد یک صد کرسی وجود دارد؛

۶. اوضاع منطقه ملتهب، بی‌ثبات و خطرناک است. برخی همسایگان ما درگیر نزاع‌های فرقه‌ای، مذهبی و قومی هستند. ایران در تحریم بین‌المللی به سر می‌برد و شیخ جنگ بر فراز آن سایه گسترده و افراطیون جنگ طلب نیز در کاخ سفید دست بالا را دارند؛

کدام راهبرد برای پاسخگو کردن حکومت، بهبود وضعیت شهروندان و توسعه علمی و اقتصادی کشور مناسب‌تر و متضمن سود بیشتر و زیان کمتر برای ملت، میهن و آیین است؟

از آن‌جا که انکار اختلاف‌نظرها درباره امکان یا امتناع سیاست‌ورزی در جمهوری اسلامی ایران به طور عام و در شرایط یکدستی حکومت به شکل خاص، نه ممکن و نه مفید است و انتظار اجماع درباره یک راهبرد نیز واقع‌بینانه نیست، اصلاح‌طلبان باید از بحث درباره راهبردهای گوناگون - از جمله درباره شرکت یا عدم شرکت در انتخابات - استقبال کنند و در ترویج نقد بکوشند که هم به سود جامعه و هم به نفع نخبگان ایرانی است. چه خوب بود مباحث راهبردی، بویژه در زمینه تحریم انتخابات، امکان انعکاس و نقد در رسانه‌های داخلی را می‌یافت تا شهروندان بیشتری در این مباحث مشارکت می‌کردند و مبانی، براهین و پیامدهای هر راهبرد روشن‌تر می‌شد. به هر حال من تلاش کرده‌ام دلایل آن گروه از شهروندان را که با انگیزه‌های سیاسی در انتخابات مجلس



مسئولیت مدنی؛ رای دادن یا رای ندادن؟

سیدمصطفی تاج‌زاده

هشتم شرکت نکردند، جمع‌آوری و نقد کنیم. روشن است اشخاص و گروه‌های مدافع عدم شرکت در انتخابات مذکور، انگیزه‌ها، دلایل، اهداف و مراحل‌های متفاوت داشته‌اند. بنابراین ضمن احترام به آن‌ها، دلایل مذکور را جداگانه طرح و نقد خواهیم کرد. ابتدا و به طور خلاصه اهداف ائتلاف اصلاح‌طلبان (یاران خاتمی) را از شرکت در انتخابات مجلس هشتم بیان می‌کنم.

بر اساس گفتمان غالب اصلاح‌طلبان، انتخابات در ایران تنها در نتایج آن خلاصه نمی‌شود. اگر چه نتیجه مستقیم انتخابات بسیار مهم است، اما به دلایلی که ذکر خواهد شد، دو موضوع دیگر نیز باید مدنظر قرار گیرند؛ یکی الزامات ناشی از برگزاری انتخابات برای حکومت و فرصت حاصل از آن برای شهروندان و دیگری پیامدهای غیرمستقیم شرکت در انتخابات، صرف‌نظر از تعداد کرسی‌های فتح شده؛ دلایل اهمیت دو مساله اخیر را باید در ساختار سیاسی-اجتماعی ایران کنونی جستجو کرد؛ ساختاری که پس از مشروطه، حکومت تقریباً در همه زمینه‌ها مسئولیت پذیرفته و رسانه ملی (ابتدا رادیو و سپس تلویزیون) و درآمدهای روزافزون نفتی (از زمان کشف و استخراج تانکون) را در انحصار خود گرفته است. به همین علت در عرصه اقتصاد، حرف اول و آخر را حکومت می‌زند و نه بخش خصوصی. از سوی دیگر جامعه مدنی و نهادهای مدنی شامل احزاب، مطبوعات، اتحادیه‌ها، سندیکاها، NGOها و انجمن‌های صنفی ضعیف‌اند و حرف‌های مستقل و سراسری به شمار نمی‌روند. به علاوه هنگامی که حکومت در

ترکیه و حتی در آذربایجان (در دو دهه گذشته) ممکن و محقق شده است. به دلیل ضعف نهادهای مدنی "آزادی انتخابات" در ایران، تا اطلاع ثانوی مادر همه آزادی‌هاست و تامین حقوق سیاسی شهروندان (انتخابات آزاد) مقدمه تامین حقوق مدنی آنان (آزادی اندیشه، بیان، قلم، تجمع، تحزب، اعتراض و...) به شمار می‌رود. عکس‌روندی که در اروپا و آمریکا طی شده است. اصلاح‌طلبان با شرکت در انتخابات مجلس هشتم تلاش کردند به اهداف زیر دست یابند:

۱. استفاده از نفس انتخابات و روند برگزاری آن به منظور:
 - ۱.۱. معرفی و تبلیغ احزاب، نامزدها و برنامه‌های خود به مردم؛
 - ۱.۲. طرح مطالبات واقعی مردم و نقد عملکرد جناح حاکم؛
 - ۱.۳. تلاش برای جلوگیری از نمایشی شدن و ناکارآمدی نهاد انتخابات که یکی از مهم‌ترین ارکان حکومت قانون و دموکراسی است؛
 - ۱.۴. جلب امکانات و همکاری‌های معنوی و مادی طرفداران و شناسایی نیروهای جوان و مستعد برای فعالیت‌های حزبی و بلندمدت؛
۲. تلاش برای تشکیل فراکسیون اقلیت با هدف جلوگیری از تشکیل مجلس یکدست؛
۳. دستیابی به نتایج غیرمستقیم ناشی از مشارکت در انتخابات که مهم‌ترین آن‌ها، امکان تداوم فعالیت‌های تشکیلاتی و علنی در جامعه مدنی، انباشت دانش و تجربیات سیاسی و جلوگیری از گسست از یک سو و حضور در ارکان

این ساختار یکدست شود، بستر سرکوب هر صدای متفاوت سیاسی از هر کانونی (از مرجعیت دینی تا احزاب و مطبوعات و...) از سوی جناح حاکم کاملاً از بین می‌رود. حتی کوشش می‌شود سبک ویژه‌ای از زندگی بر شهروندان تحمیل شود. چنین ساختاری وضعیت ایران را با برخی همسایگان خود (مانند ترکیه و پاکستان) متفاوت می‌کند. به همین دلیل حتی زمانی که نظامیان در دو کشور فوق کودتا می‌کنند و کابینه را در دست می‌گیرند، جامعه مدنی و نهادهای آن کم و بیش مانند سابق به فعالیت خود ادامه می‌دهند،

اما در ایران کودتا تنها غصب ارکان حکومت نیست، علاوه بر آن انسداد و خفقان جامعه را نیز در پی دارد. به همین دلیل نهادهای مدنی (احزاب، مطبوعات، اتحادیه‌ها، تجمع‌ها و...) تنها زمانی می‌توانند آزادانه فعالیت کنند و گسترش یابند که حکومت به هر دلیلی، به برگزاری انتخابات آزاد تن دهد و امکان مشارکت دیگران را در قدرت فراهم کند.

به عبارت روشن، برگزاری انتخابات نسبتاً آزاد و امکان سپهیم شدن منتقدان وضع موجود در قدرت (چه به علت رشد افکار عمومی و تقاضای آنان یا فشار بین‌المللی و یا هر دو) فضا را برای فعالیت آزاد روزنامه‌ها و احزاب مساعد می‌سازد، اما عکس آن دشوار به نظر می‌رسد. به این معنا که ابتدا حقوق مدنی شهروندان (آزادی بیان و قلم و اندیشه و تجمع و...) تامین شود و سپس احزاب و اتحادیه‌ها و روزنامه‌های آزاد با فعالیت مستمر و سراسری، حقوق سیاسی شهروندان یعنی برپایی انتخابات آزاد و سپهیم شدن منتقدان در حکومت را تامین کنند. در ایران کنونی "حکومت تک صدا - جامعه چند صدایی - سبک‌های متفاوت زندگی" تحقق نخواهد یافت. هر چند این امر در پاکستان،

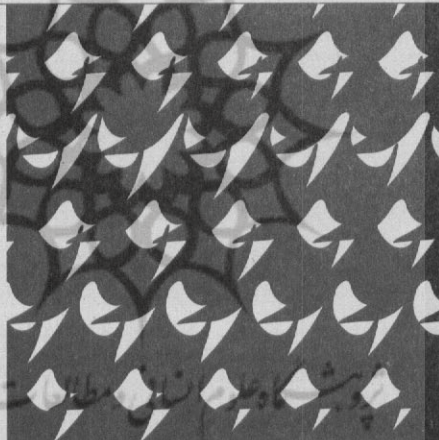
حکومت از سوی دیگر است تا بتوانند در شرایط بحرانی به طور تشکیلاتی ایفای نقش کنند.

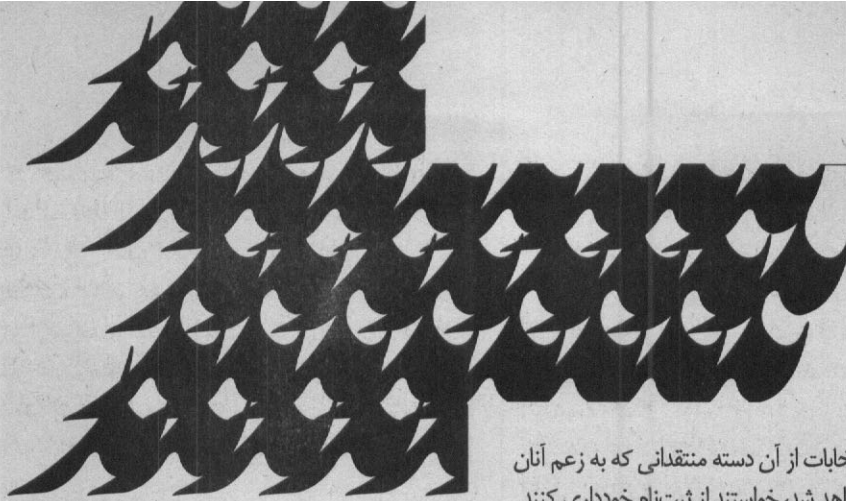
نقد و بررسی انتقادهای

انتقاد اول: شرکت در این انتخابات، همسویی با مواضع اقتدارگرایان و تسلیم شدن به خواست آنان است. پاسخ این است:

۱. معیار سیاست‌ورزی صحیح، میزان تاثیر یک تصمیم و عمل سیاسی در پاسخگو کردن حکومت، تقویت نهادهای مدنی، تقویت فرهنگ سیاسی مشارکتی، بهبود اوضاع شهروندان و رفع یا کاهش مخاطرات ملی و بین‌المللی است. حال آن که منتقدان با تمسک به همسویی با اقتدارگرایان، در واقع منطق آنان را می‌پذیرند که از یکی بودن انتقادات مخالفان ایرانی خود با برخی مواضع دولتمردان آمریکایی، نتیجه می‌گیرند انتقادهای اصلاح‌طلبان درباره وضع موجود، همسویی با بیگانگان و به سود آنان است. باید دقت داشت که مهم‌ترین وجه تبلیغاتی اصولگراها در انتخابات در سال‌های اخیر - از جمله در انتخابات مجلس هشتم - این بود که هر ایرانی که رای ندهد، با دولت آمریکا همسو است. اگر منتقدان تسلیم چنین منطقی شوند، که هر کس رای دهد با اقتدارگراها همسو شده است با تناقضات بسیاری مواجه خواهند شد که پاسخی برای آن‌ها نخواهند داشت.

۲. چنانچه اتخاذ موضع واحد با جریانی که مخالف یا دشمن ماست، به این معنی باشد، پاسخ منتقدان به این سوال که چرا در مورد عدم شرکت در انتخابات با گروه‌های تروریست و تجزیه‌طلب یا با رژیم اسرائیل همسو می‌شوند، چیست؟ حتماً خواهند گفت ما با اهداف دیگری از شرکت در انتخابات





خودداری می‌کنیم که با انگیزه گروه‌های مذکور متفاوت است. در این صورت باید به اصلاح‌طلبان نیز حق بدهند تا با اهدافی متفاوت با اهداف اقتدارگراها در انتخابات شرکت کنند.

۳. اقتدارگرایان پیش از انجام انتخابات از آن دسته منتقدانی که به زعم آنان می‌دانستند صلاحیت‌شان رد خواهد شد، خواستند از ثبت‌نام خودداری کنند. سپس از مردم خواستند با شرکت در انتخابات، به اصلاح‌طلبان رای ندهند. اگر مخالفت با مواضع و خواست اصولگراها اصل است، چرا این دسته از منتقدان محترم در اعتراض به دو موضع فوق، ابتدا فعالان سیاسی را به ثبت‌نام تشویق نکردند و سپس از مردم خواستند به اصلاح‌طلبان رای بدهند؟

۴. اصولگرایان در یازده سال گذشته و بویژه در ماه‌های اخیر، بیشترین حجم تبلیغات سوء خود را متوجه اصلاح‌طلبان کرده‌اند. اگر اشتراک مواضع با اصولگرایان نادرست است، چرا منتقدان نیز از اصلاح‌طلبان انتقاد می‌کنند؟ حتماً پاسخ خواهند داد که اصولگراها با اهداف و دلایلی متفاوت با آنان، منتقدان خود از جمله اصلاح‌طلبان را نقد می‌کنند. پس می‌توان با دو انگیزه و تحلیل متفاوت، موضع واحد اتخاذ کرد. اخلاق حکم می‌کند از کاربرد معیارهای دوگانه بهره‌ریم و آنچه برای خود می‌پسندیم، برای دیگران نیز جایز بدانیم.

۵. با پذیرش این منطق، هیچ منتقدی نمی‌تواند نه فقط در مورد انتخابات، بلکه در هیچ زمینه‌ای به جمهوری اسلامی ایران انتقاد کند، زیرا با اسرائیل یا گروه‌های تروریست یا جدایی طلب همسو می‌شود. از سوی دیگر، هر منتقدی که از استقلال ایران و تمامیت ارضی آن دفاع کند، با اقتدارگرایان همسو شده است. من ندیده‌ام که منتقدان محترم برای پرهیز از همسو نشدن با اصولگرایان، از حمایت از استقلال ملی و یکپارچگی سرزمینی دست بردارند. به علاوه، اگر اصل بر عدم اشتراک مواضع با اقتدارگراها باشد، منتقدان نخواهند توانست به رفتارهای غیر انسانی و جنگ‌طلبانه دولت بوش اعتراض کنند، چون با "بن لادن" همسو می‌شوند؛ همچنان که نمی‌توانند عملیات تروریستی القاعده را محکوم کنند، زیرا با "بوش" و اسرائیل اشتراک موضع پیدا می‌کنند. حال آن‌که بسیاری از منتقدان با اقدامات غیر قانونی دولت آمریکا نیز مخالفند، اما به علت همسو نشدن با اصولگرایان ایرانی، از طرح انتقادهای خود درباره رفتار یا گفتار ضد ایرانی مقامات آمریکایی، بویژه مسئولان کاخ سفید خودداری نمی‌کنند.

۶. اگر کسی نخواهد با دشمنان یا مخالفان خود هم نظر شود، باید در اکثر قریب به اتفاق موضوعات سکوت کند. در غیر این صورت با یک یا چند گروه مخالف، موضع مشترک خواهد داشت. علت آن است که جهان تنها از دو کشور ایران و آمریکا تشکیل نشده است که بتوان با مسامحه، بر پایه ضدیت با طرف مقابل، رفتار و مواضع خود را تنظیم کرد. جهان واقعی متشکل از کشورهای بزرگ و کوچکی است که در عین اشتراک منافع در برخی زمینه‌ها، درباره مسائل دیگر تضاد منافع دارند و دوایر متداخلی را تشکیل می‌دهند. در واقع بحران‌های عام و فراملی نظیر بحران محیط زیست، تروریست، قاچاق سلاح، قاچاق انسان، ایدز، فقر جهانی، خشکسالی، مواد مخدر و... مستلزم اتخاذ سیاست واحد (حتی با آمریکا) و تدابیر پیشگیرانه واحد در سطح جهانی است. به همین دلیل اتخاذ مواضع غیر

همسو در مسائل مذکور با دشمن فرضی به طور عام و با دولت آمریکا به طور خاص، سیاست‌ورزی را منتفی و لجاجتی را جایگزین آن می‌کند که در عمل با موارد نقض فراوانی مواجه می‌شود و نمی‌توان به آن ملتزم بود. کاربرد این منطق، نگرش یک بعدی و ظاهرگرایی را جایگزین همه‌جانبه‌دین و بررسی عمیق مسائل می‌کند. چه بسا شخص، حزب یا دولتی، موضعی را اتخاذ و اعلام می‌کند که در باطن مقصودی جز آن دارد. بنابراین مطلق کردن این گزاره که ما نباید با مخالف خود همسو شویم، می‌تواند فریب‌ناشده دست‌کم انسان را منفعل و مجبور سازد همان کاری را انجام دهد که مخالفش می‌خواهد.

تاکید می‌کنم روش صحیح سیاست‌ورزی آن نیست که فرد بر اساس ضدیت با مواضع یا خواست واقعی مخالفان تصمیم‌گیری کند، بلکه درست آن است که هر شخص یا حزب یا جناحی بر مبنای آرمان‌های خود و در چارچوب مصالح و منافع ملی تصمیم بگیرد و رفتار کند. به علاوه، کشف نیت واقعی مخالفان در برخی مواقع ممکن است به راحتی به موضوعی "جدلی‌الطرفین" تبدیل شود که بتوان در اثبات یا رد آن دلایل بسیاری اقامه کرد. اگر هم موفق به کشف آن شویم، اتخاذ موضع صحیح لزوماً آن نخواهد بود که ضد موضع مخالف اقدام شود.

روشن است که توجه به مواضع دیگران اعم از منتقدان، مخالفان و حتی دشمنان، مفید و در مواردی برای درک بهتر شرایط و اتخاذ راهبرد یا تاکتیک مناسب لازم است، اما منطقی نیست که چون گروه یا دولت مخالف این موضع را اتخاذ کرده، پس باید عکس آن موضع گرفت و عمل کرد. راهبرد اصلاحی، تلاش برای پاس‌خگو کردن قدرت و "محدود کردن دایره ظلم و فساد و تباهی" از یک سو و "بهبود زندگی شهروندان و توسعه دموکراتیک کشور" از سوی دیگر است که تنها با تلاش برای تامین حقوق شهروندان ممکن می‌شود.

انتقاد دوم: این انتخابات غیرآزاد و ناعادلانه است و بویژه نامزدهای مشهور اصلاح‌طلب رد صلاحیت خواهند شد، پس نباید در آن شرکت کرد. در این باره باید گفت:

۱. از ابتدا روشن بود که انتخابات مجلس هشتم آزاد برگزار نخواهد شد. به همین علت ائتلاف اصلاح‌طلبان خواستار ثبت‌نام گسترده اصلاح‌طلبان شد، چرا که مشخص بود هیات‌های اجرایی و نظارت، درصد قابل توجهی از نامزدهای اصلاح‌طلب را رد صلاحیت می‌کنند. اگر احتمال برگزاری انتخابات آزاد وجود داشت، مانند وضعیت احزاب در کشورهای دموکراتیک، در هر حوزه به تعداد کرسی‌ها ثبت‌نام به عمل می‌آمد.

۲. آزادی انتخابات در جمهوری اسلامی ایران نسبی و مسبوق به سابقه است. حتی در انتخابات مجلس ششم، شورای نگهبان علاوه بر داوطلبان نهضت

بر اساس گفت‌وگو با غالب اصلاح‌طلبان، انتخابات در ایران تنها در نتایج آن خلاصه نمی‌شود. اگر چه نتیجه مستقیم انتخابات بسیار مهم است، دو موضوع دیگر نیز باید مدنظر قرار گیرند؛ یکی الزامات ناشی از برگزاری انتخابات برای حکومت و فرصت حاصل از آن برای شهروندان و دیگری پیامدهای غیرمستقیم شرکت در انتخابات، صرف نظر از تعداد کرسی‌های فتح شده

آزادی و ملی-منه‌بی‌ها، آقایان آقاجری، جلالی‌پور و عبدی، از اعضای شورای مرکزی مجاهدین انقلاب و جبهه مشارکت را رد صلاحیت کرد. در انتخابات دوم خرداد ۷۶ نیز صلاحیت بعضی دوطالبان شناخته شده و با سابقه رد شد. با وجود این تصمیم اصلاح‌طلبان، شرکت فعال در انتخابات بود، با این تحلیل که نتیجه انتخابات نسبتاً آزاد ریاست جمهوری هفتم و مجلس ششم، برگزاری انتخابات صد در صد آزاد و سالمی مانند انتخابات دور دوم شوراها بوده است. متأسفانه بسیاری از منتقدان در انتخابات مذکور نیز شرکت نکردند یا از طرفداران تحریم، فاصله نگرفتند. همین موضع نشان می‌دهد مشکل این گروه از منتقدان، آزادی انتخابات نیست، چرا که در انتخابات دور دوم شوراها که آزادترین و سالم‌ترین انتخابات ایران بود و از بیش از سیصد هزار نفر دوطالبه هیچ نامزد ملترزم به قوانین انتخاباتی، به دلیل گرایش‌های فکری و سیاسی خود رد صلاحیت نشد، از مشارکت این گروه از منتقدان خبری نبود.

۳. نسبی بودن آزادی انتخابات موجب شد ستاد ائتلاف اصلاح‌طلبان تصمیم بگیرد در حوزه‌هایی که امکان رقابت وجود دارد، کاندیدا معرفی کند. اگر چه درباره نامزدهای مشهور و تعداد کرسی‌ها و حوزه‌های قابل رقابت بین گروه‌های اصلاح‌طلب اختلاف نظر بود.

در هر حال بیش از ۶۰ نامزد اصلاح‌طلب با انتخاب مردم به مجلس راه یافتند و به این ترتیب تشکیل فراکسیون اقلیت، حاشیه امنی برای اصلاح‌طلبان رد صلاحیت شده ایجاد کرد تا به صورت تشکیلاتی ضمن نقد عملکرد ارکان قدرت، در جهت توسعه حوزه سیاست‌ورزی و انتخابات آزاد بکوشند.

۴. تنها راه مقابله با ناعدالتی‌های سیاسی و انتخاباتی، مانند سوءاستفاده از امکانات دولتی و صدا و سیما و حضور نظامیان به سود یک جناح خاص، عدم شرکت در انتخابات نیست. در صورتی که مشارکت در انتخابات ممکن باشد، با حضور در صحنه، بهتر و بیشتر می‌توان به روندها و رفتارهای غیرقانونی اعتراض کرد.

۵. انتقاد وارد به اصلاح‌طلبان، عدم راه‌اندازی شبکه ماهواره‌ای است که می‌تواند انحصار رسانه‌های اصولگرایان را بشکند و رفتار آنان را قاعده‌مند کند. همچنین عدم تلویین یک برنامه میان‌مدت، تا فضایی ایجاد شود که حضور نظامیان در رقابت‌های انتخاباتی کاهش یابد و در نهایت منتفی شود.

انتقاد سوم: انتخابات مجلس هشتم علاوه بر غیر آزاد و ناعدالتی بودن، ناسالم نیز خواهد بود، پس نباید در آن شرکت کرد.

در پاسخ باید گفت:

۱. از زمانی که مجریان و ناظران انتخاباتی همسو شدند، اصلاح‌طلبان اعلام کردند علاوه بر غیر آزاد و ناعدالتی بودن، از این به بعد با چالش سلامت انتخابات نیز مواجه خواهیم بود. ولی سلامت انتخابات در ایران مانند آزادی آن، امری نسبی و مسبوق به سابقه است، یعنی در برخی حوزه‌ها امکان

رقابت آزاد و برگزاری سالم انتخابات وجود دارد. بنابراین معرفی نامزد یا دست‌کم شرکت در انتخابات آن حوزه‌ها، می‌تواند موجه باشد.

۲. اصولگرایان نمی‌توانند در هر شرایطی در آرا دست ببرند و اسم نامزد مورد نظر خود را از صندوق بیرون بکشند. به همین دلیل، به رد صلاحیت دوطالبان مشهور و منتقد خود و نیز به بسیج علنی و غیر قانونی حزب پادگانی می‌پردازند. یادآوری می‌کنم بعد از روشن شدن نتایج انتخابات مجلس ششم، عده‌ای در شورای نگهبان کوشیدند انتخابات تهران را باطل کنند، ولی در کمال ناامیدی - اگرچه توانستند حدود هفتصد هزار رای شهروندان تهرانی را به صورت غیرقانونی باطل کنند - نتیجه تنها اندکی تغییر کرد و به ترکیب مجلس لطمه‌ای نزد. حتی در آن زمان نیز سلامت انتخابات آسیب دیده اما حضور گسترده مردم فرصت تغییر کامل یا تعیین‌کننده نتیجه انتخابات را از آنان گرفت. به طور خلاصه راه‌حل مبارزه با عوامل آلاینده انتخابات، مشارکت و هجوم بیشتر به سوی صندوق آراست، نه مشارکت کمتر و تحریم. آقایانوس بیکران حضور مردمی همچنان که در دوم خرداد و سه انتخابات بعدی مشاهده شد، به راحتی می‌تواند آلاینده‌های زیست‌بوم سیاسی را در خود ذوب و حل کند.

۳. تنها با حضور نامزدهای منتقد جناح حاکم می‌توان عدم سلامت انتخابات را به مسأله‌ای ملی تبدیل کرد. این موضوع مانند رقابتی نبودن و رد صلاحیت غیرقانونی دوطالبان است که تنها با مشارکت در انتخابات می‌توان آن را ثابت کرد و به مقابله با آن پرداخت. اگر ثبت‌نامی در کار نباشد، اقتدارگرایان هم مجلس یکدست تشکیل می‌دهند و هم پس از انتخابات طلبکار می‌شوند که چرا منتقدان، قصاص قبل از جنایت کردند، از کجا می‌دانستند ما قصد رد صلاحیت دوطالبان منتقد را داریم؟ چرا با دشمنان همسو شدند و گفتند انتخابات آزاد و عادلانه نیست؟ افزون بر آن، علت عدم شرکت در انتخابات را نگرانی اصلاح‌طلبان از آرای مردم و یا دادن بهانه به دولت‌های بزرگ برای تبلیغ علیه جمهوری اسلامی عنوان می‌کردند. حال آن‌که عقل و منطق حکم می‌کند، در انتخابات شرکت کنند و چنانچه با اقدام غیرقانونی در جهت غیر آزاد یا ناسالم برگزار شدن انتخابات مواجه می‌شوند، اعتراض می‌کردند. در هر حال اصلاح‌طلبان با راهبرد شرکت معترضانه و محدود در انتخابات، ضمن آن‌که توانستند از تشکیل مجلس یکدست جلوگیری کنند، اقتدارگرایان را در موضع "متهم" نشانند نه "شاک".

۴. روشن است که اقتدارگرایان به دنبال نتیجه تضمین شده و بیرون آوردن اسامی نامزدهای خود از صندوق‌ها هستند، اما می‌توان امکان رسیدن به نتیجه دلخواه را برای آنان سخت کرد. بر این پایه ثبت‌نام گسترده و حضور نامزدهای مشهوری که از سد رد صلاحیت عبور می‌کنند، سخت‌تر کردن کار اقتدارگرایان و ایجاد خاکریز در مقابل آنان است. به باور من، به جای ترک صحنه، بهتر است از ابتدا تا انتهای انتخابات موانع متعددی در مقابل اقتدارگرایان قانون‌شکن قرار داد و برای تبدیل این تهدید به فرصت از یک سو با بسیج افکار عمومی و از سوی دیگر، سازماندهی ناظران دوطالب در پای صندوق‌ها در سراسر کشور تلاش کرد. انتقاد وارد به اصلاح‌طلبان آن است که چرا بیش از این، نیروهای خود را بسیج و سازماندهی نکردند و در حوزه‌های اخذ رای جدی‌تر حاضر نشدند. و چرا به تعدد موافقی که اقتدارگرایان برای مقابله با مشارکت تمام‌عیار ملت ایجاد کردند، سدشکن‌های اجتماعی و سیاسی به کار نیفتادند و در مقابل انسداد آفرینی حریف منفعل ماندند. ۵. از آن‌جا که تاکنون آزادی و سلامت انتخابات نسبی بوده است، این گزاره

که چون انتخابات ناسالم است» در آن شرکت نمی‌کنیم، مقبولیت عام پیدا نمی‌کند. در عین حال معرفی نامزد در حوزه‌هایی که نامزد نداریم، یا حداقل تضمینی برای سلامت انتخابات وجود ندارد، موجه نیست. بدیهی است تعمیم تحریم به همه حوزه‌ها منطقی نیست. یادمان باشد مرحوم مدرس در انتخاباتی شرکت کرد که اعلام کردند آرای وی در آن صفر بوده است، اما او با جمله معروف خود (پس یک رای خودم به خودم، چه شد؟) توانست نمایشی بودن انتخابات مجلس برای روی کار آمدن رضا شاه را افشا کند. عبارت مذکور بیش از هشتاد سال است که در ذهن و زبان ما ایرانیان حضور دارد و حتی به ادبیات ما راه پیدا کرده و اعتبار یک ضرب‌المثل را یافته است؛ **انتقاد چهارم:** حتی اگر نامزدهای اصلاح طلب وارد مجلس شوند، باز هم نخواهند توانست اقدام مفیدی انجام دهند و با مقاومت و مخالفت اقتدارگرایان مواجه خواهند شد.

پاسخ این است:

۱. در ایران هر فرد یا گروه اصلاح‌طلبی که در قدرت سهیم شده، با موانع عدیده و کارشکنی‌های گوناگون مواجه شده است. این تصور که جریان اصلاحی بتواند در شرایط عادی و با سازوکارهای دموکراتیک در قدرت سهیم شود و بدون کارشکنی، نه نقد، اهدافش را محقق کند، توهمی بیش نیست. اما با وجود آن که تحول‌خواهان نمی‌توانند همه اهداف خود را محقق کنند، این گونه نیست که تلاش و حضورشان در ارکان حکومت بی‌فایده و عبث باشد. گمان می‌کنم تجربه هشت ساله دوران اصلاحات در مقایسه با آنچه در سه سال اخیر رخ داده است، حتی جدی‌ترین طرفداران این نظریه را که حضور اصلاح‌طلبان در قدرت هیچ فایده‌ای نداشته، مردود کرده باشد.

۲. این انتقاد به اصلاح‌طلبان وارد است که با وجود همه موانع، می‌توانستند قدم‌های بیشتری به سود ملت و میهن بردارند. اما این انتقاد به آن معنا نیست که بود و نبود اصلاح‌طلبان در قدرت در جهت‌گیری، برنامه‌ها و عملکرد حکومت تفاوت‌های جدی ایجاد نکرد. در غیر این صورت اقتدارگرایان حاضر بودند برای حضور بی‌اثر منتقدان فرش قرمز پهن کنند و با ویتترین کردن آنان، مشروعیت حاکمیت خویش را افزایش دهند و در همان حال، به کار خود بپردازند. چنین وضعی برای اصولگرایان ایده‌آل است.

۳. دسته‌ای از تحریم‌کنندگان انتخابات که معتقد به اصلاح ناپذیر بودن نظام جمهوری اسلامی هستند، به اصلاح‌طلبان انتقاد می‌کنند که می‌توانستند در زمان حضور در قدرت، گام‌های بلندی برای تحقق اهداف ملت بردارند. ضمن وارد دانستن برخی انتقادات، باید گفت این دوستان ناخودآگاه اعتراف می‌کنند که با همین ساختار سیاسی نیز می‌توان کارهای خوبی کرد؛ حداقل آن است که اصلاح‌طلبان نتوانستند یا نخواستند. به این گروه باید گفت بهتر است به جای بی‌فایده خواندن شرکت در انتخابات و اصلاح‌ناپذیری نظام، نامزدهای مطلوب خود را معرفی کنند؛ چنانچه رد صلاحیت شوند، عدم شرکت آنان در انتخابات موجه خواهد بود و در صورت تایید صلاحیت نامزدهایشان و کسب آرای لازم، خواهند توانست با حضور در مجلس، منشاء آثار مثبت شوند.

۴. علت این که اقتدارگرایان هزینه رد صلاحیت داوطلبان اصلاح طلب و عدم سلامت انتخابات را جداگانه می‌پردازند، این است که می‌دانند هر چه بیشتر از ورود منتقدان وضع موجود به مجلس جلوگیری کنند، یک‌تازی‌شان سهل‌تر و پاسخگویی‌شان کمتر خواهد بود.

انتقاد پنجم: نامزدهای اصلاح طلب تایید صلاحیت شده می‌توانند به طور انفرادی در شهرستان‌ها رای بیاورند، بنابراین ارائه فهرست توسط

ستاد ائتلاف اصلاح‌طلبان وجهی ندارد.

پاسخ این است:

۱. نامزدهای اصلاح طلب فقط در شهرهای کوچک رای بیاورند، بلکه تعدادی از آنان در مراکز استان‌ها مانند تبریز، زنجان، قزوین، اهواز، سنندج، ساری، یزد، کرمانشاه، رشت، شهرکرد، بندرعباس، بوشهر، کرمان، ایلام، اردبیل، بجنورد، شیراز، سمنان و زاهدان انتخاب شدند که رای‌دهندگانشان با تلفیقی از انگیزه‌های سیاسی و ترجیحات محلی در انتخابات شرکت می‌کنند. پیروزی این نامزدها از یکسو ریشه در قابلیت سیاسی آنان در نمایندگی‌های محلی دارد و از سوی دیگر مدیون معرفی و حمایت ستاد ائتلاف از آن‌هاست.

۲. اگر ستاد ائتلاف اصلاح‌طلبان در سطح ملی در انتخابات حضور نمی‌یافت، اولاً تعدادی از نامزدها که بعداً پیروز شدند، ثبت‌نام نمی‌کردند، ثانیاً آرای نامزدهای اصلاح طلب در تعدادی از حوزه‌های انتخاباتی کاهش می‌یافت و احتمال پیروزی آنان کم می‌شد و در برخی موارد از بین می‌رفت؛ ثالثاً احتمال رد صلاحیت نامزدها بیشتر می‌شد.

۳. عدم شرکت در انتخابات، اختلاف بین اصلاح‌طلبان را شدت می‌بخشید. عده‌ای مدعی می‌شدند که در صورت حضور آقای خاتمی و ستاد ائتلاف، نامزدهای بیشتری رای می‌آوردند و شرایط برای اصلاح و بهبود اوضاع فراهم می‌شد.

۴. کسب تعدادی کرسی و تشکیل فراکسیون اقلیتی قوی‌تر از مجلس هفتم، یکی از دلایل مهم حضور گروه‌های اصلاح طلب در انتخابات مجلس هشتم بود، نه همه دلایل آنان. ضمن آن که این گروه از منتقدان محترم به روش مشارکت اصلاح‌طلبان در انتخابات اخیر اعتراض دارند نه به نفس شرکت آنان. بنابراین حتی اگر برخی تاکتیک‌ها را اشتباه بدانند، اما راهبرد شرکت معترضان را صحیح تلقی می‌کنند.

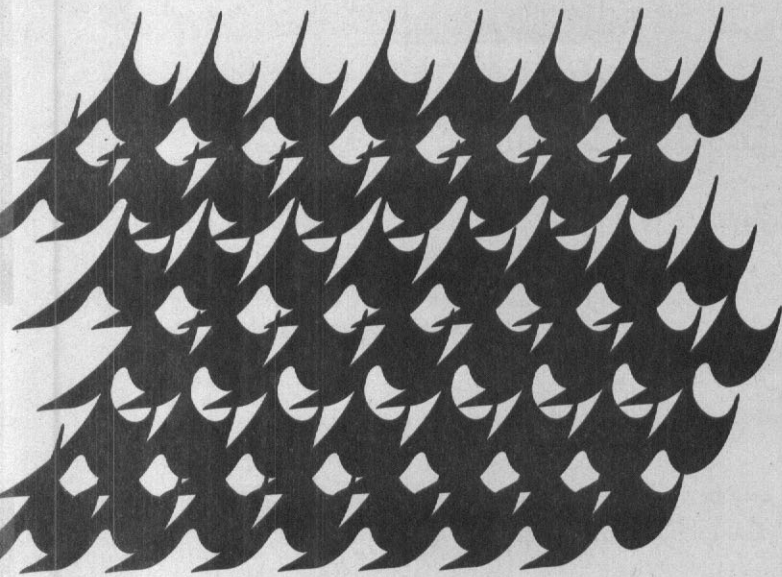
انتقاد ششم: اصلاح‌طلبان با توجه به فقدان یا ضعف رهبری، ضعف تشکیلاتی و عدم سازماندهی نیروها و نیز پراکندگی دیدگاه‌ها، نباید در انتخابات شرکت کنند، چون شکست می‌خورند.

در این باره باید گفت:

۱. یک جناح سیاسی هنگامی می‌تواند انتظار پیروزی در رقابت انتخاباتی را داشته باشد که بتواند با گفتمان و راهبرد و سازماندهی واحد، همه نیروها و طرفداران خود را بسیج کند و از حمایت شهروندان برخوردار شود. اما به علت ضعف‌هایی که پیش از این به آن‌ها اشاره شد، نمی‌توان نتیجه گرفت که نباید در انتخابات شرکت کرد. بویژه آن که بسیاری از ضعف‌ها را تنها در جریان "عمل سیاسی" می‌توان شناسایی کرد و برای رفع آن‌ها کوشید.

۲. به نظر من انتخابات، بهار فعالیت احزاب و جریان‌های سیاسی است. احزاب طی آن هم آرمان‌ها، اهداف و راهبردهایشان را بار دیگر به مردم معرفی می‌کنند و هم امکان جلب حمایت‌های مادی و معنوی و شناسایی و جذب نیروهای جوان و مصمم را می‌یابند. انتخابات مانند مسابقات ورزشی است که با شرکت در آن به درکی عینی از ظرفیت‌های خود و رقبا دست می‌یابیم.

۳. عدم حضور در میدان رقابت‌های سیاسی و انتخاباتی، ضعف‌های فوق‌را تشدید می‌کند. به نظر من یکی از دلایلی که طرفداران تحریم انتخابات در قیاس با اصلاح‌طلبان در وضعیت نامناسب‌تری به سر می‌برند و راهبرد آنان دست‌کم تاکنون کم‌اثر بوده، همین امر است. اگر عدم شرکت در انتخابات به رهبری واحد، سازماندهی قوی و اتحاد طرفداران می‌انجامید تحریم‌کنندگان باید سال‌ها پیش به این مهم دست می‌یافتند.



ترویج روحیه مشارکت جویی در عرصه تعیین سرنوشت مردمی که اولین انتخاب آنان، انفعال و کناره گیری از قلمرو سیاست است، گام بزرگی در جهت غنی کردن فرهنگ سیاسی مشارکت جو و تربیت شهروند مسئول و دموکرات است

تحریم کنندگان، دشوار می‌توانند نقاط ضعف و قوت تشکیلاتی، راهبردی و پایگاهی خود را بیابند.

۴. با شرکت در انتخابات درمی‌یابیم خطاهای ما کجاست، معرفی نامزد در کدام حوزه‌ها اشتباه است و برای کدام کرسی‌ها درست.

۵. بعضی منتقدان به الزامات و تبعات راهبرد تحریم توجه دارند. به همین دلیل پیشنهاد می‌کنند اصلاح‌طلبان علاوه بر عدم شرکت در انتخابات، سکوت کنند. حال آن‌که حتی اگر اشخاص منفرد مجاز به سکوت کردن یا رای ندادن باشند - اگرچه در کشورهای دموکراتیکه سیاست‌ورزی

تک نفره فاقد معنای محصل است - هنگامی که یک حزب یا جناح سیاسی در ایران راهبرد صبر و انتظار را اتخاذ کند عملاً حکم به "تعطیلی" و نه "تعلیق" فعالیت‌های خود داده و قاعدتا به سرنوشت "جبهه ملی دوم" دچار می‌شود.^۵ حذف از هر دو عرصه حکومت و جامعه مدنی و از دست دادن انسجام تشکیلاتی.^۶

انتقاد هشتم: هر چقدر اصلاح‌طلبان در انتخابات فعال‌تر شوند، اصولگراها متحدرتر خواهند شد. عدم شرکت اصلاح‌طلبان در انتخابات می‌تواند نزاع اصولگرایان را علنی‌تر و گسترده‌تر کند.

در این زمینه باید گفت:

۱. اختلافات اصولگرایان آن قدر وسیع و عمیق است که حتی با وجود فعالیت ستاد ائتلاف اصلاح‌طلبان در انتخابات، نتوانستند بر سر یک فهرست واحد در سطح کشور توافق کنند هر چند با تمهیداتی، امکان اخذ رای برای فهرست خاصی را در تهران فراهم کردند. به هر رو، کشمکش‌های آنان جدی است و با حضور اصلاح‌طلبان در صحنه، گسترش و عمق بیشتری خواهد یافت.

۲. نتیجه عدم مشارکت اصلاح‌طلبان در انتخابات، حذف داوطلبانه آن‌ها از افکار عمومی یا دست‌کم از جامعه مدنی است، بویژه آن‌که اصولگراها خواهند کوشید فقدان حضور آنان را با رقابت‌های درونی طیف‌های خود پر کنند. در آن حالت اقتدارگرایان دلیل موجهی برای اختلافات خود خواهند تراشید، حال آن‌که با حضور اصلاح‌طلبان در عرصه فعالیت‌های سیاسی و انتخاباتی، اختلافات مذکور، حتی نزد بسیاری از طرفداران شان، به دور از مسائل واقعی مردم و جامعه و نزاع بر سر قدرت تفسیر خواهد شد.

۳. اصلاح‌طلبان نگران وحدت اصولگراها نیستند، دغدغه اصلاح‌طلبان جلوگیری از تداوم سیاست‌های مخرب کنونی از یک سو و تداوم فعالیت تشکیلاتی و حزبی از سوی دیگر است. این اهداف با شرکت در انتخابات بهتر محقق می‌شود.

۴. ترویج روحیه مشارکت‌جویی در عرصه سرنوشت مردمی که اولین انتخاب آنان، انفعال و کناره‌گیری از قلمرو سیاست است، گام بزرگی در جهت غنی کردن فرهنگ سیاسی مشارکت‌جو و تربیت شهروند مسئول و دموکرات است.

انتقاد هشتم: ساختار جمهوری اسلامی عادلانه نیست. بنابراین شرکت در انتخابات چنین سیستمی موجه نیست.

در پاسخ باید گفت:

۱. با اذعان به دموکراتیک نبودن ساختار سیاسی و توزیع ناعادلانه قدرت و این‌که چرا یک اقلیت ۱۳ درصدی باید بر تمام ارکان حکومت سیطره داشته باشد و نمایندگان ۸۷ درصد مردم از شرکت در مدیریت میهن محروم باشند و همچنین در انتقاد به نقض حقوق شهروندان و دخالت حکومت در زمینه‌هایی که وظیفه او نیست، راهبرد سیاست‌ورزی منتقدانه و معترضان را برگزیده‌ایم، زیرا آن را به سود دموکراسی ارزیابی می‌کنیم.

۲. به علاوه، ناعادلانه بودن ساختار قدرت و آرایش نیروهای سیاسی به معنای نامشروع بودن مشارکت در مدیریت کشور نیست و اعتراض به بی‌عدالتی فقط با "قهر" ممکن نمی‌شود. مگر ناعادلانه بودن ساختار شورای امنیت سازمان ملل متحد، دلیل موجهی برای خروج دولت ایران از آن است؟ انصراف از عضویت در سازمان ملل، کشور را از مزایای عضویت در آن محروم می‌کند، بدون آن‌که قادر باشد تهدیدهای قدرت‌های بزرگ را علیه میهن منتفی کند. انحلال سازمان ملل نیز به سود قدرت‌های بزرگ و عملاً به معنای حاکمیت قانون جنگل است. پس باید در سازمان ملل ماند و با ائت‌های آن مبارزه کرد. قهر یا تحریم یا خروج از یک سازمان یا دولت، هنگامی موجه است که آلترناتیو بهتری پیش رو باشد؛ از هزینه‌ها و تهدیدها بکاهد و منافع و فرصت‌ها را افزایش دهد.

۳. منطق بعضی منتقدان در این زمینه دوگانه است؛ ایشان به این سوال پاسخ نمی‌دهند که چرا با وجود آن‌که نظام بین‌الملل را ناعادلانه می‌دانند و منتقد حق وتو و امتیاز ویژه دولت‌های فاتح جنگ دوم جهانی هستند، عضویت در سازمان ملل و ارکان آن را نادرست نمی‌خوانند و پیشنهاد نمی‌کنند که ایران از آن خارج شود. ظاهراً آنان نیز قبول دارند که با وجود ناعادلانه بودن ارکان سازمان ملل، بویژه شورای امنیت، باید به عضویت در آن ادامه داد و در عین حضور، به حق وتو و هر تصمیم غیر عادلانه شورا یا دیگر ارکان آن اعتراض کرد. منتقدان اقتدارگرایی اجازه دهند اعمال معیارهای دوگانه در انحصار اقتدارگرایان باقی بماند که همزمان از نظارت استصوابی شورای نگهبان (نوعی حق وتو) دفاع می‌کنند و به حق وتوی دولت آمریکا در شورای امنیت انتقاد دارند! به نظر من نمی‌توان با وجود ساختار ناعادلانه بین‌المللی، به مشارکت در آن معتقد بود، اما مشارکت

محدود و انتقادی، نه تسلیم طلبانه را در مدیریت ناعادلانه داخلی نامشروع و ناموجه خواند، مگر آن که هزینه‌هایش از فوایدش بیشتر شود.

۴. استفاده از حقوق خود در انتخابات، به شرطی که ممکن باشد، برای عادلانه کردن ساختار سیاسی و تقویت نهادهای مدنی و حمایت از حقوق شهروندان، مفیدتر از تحریم است. ظاهراً به همین دلیل منتقدان محترم مشارکت، امیر کبیر، مدرس و مصدق را محکوم نمی‌کنند، هر چند انتقادهای دیگری را متوجه آنان می‌دانند.

۵. وقتی اکثریت شهروندان مشارکت سیاسی را در "انتخابات" خلاصه می‌کنند، فراخوان عدم شرکت در انتخابات، عملاً به معنای دعوت قشرهای وسیعی از مردم به انفعال است، زیرا اکثر قریب به اتفاق تحریم‌کنندگان پس از انتخابات، اقدام ویژه‌ای انجام نمی‌دهند. عدم شرکت در انتخابات، بیماری مهلک انفعال را گسترش می‌دهد.

انتقاد نهم: ستاد ائتلاف اصلاح‌طلبان با ارائه فهرست، علاوه بر مشروعیت‌بخشی به نظام سیاسی، انتخابات ناعادلانه، غیر آزاد و ناسالم را نیز مشروع خواهد کرد.

پاسخ این است:

۱. می‌پذیرم که شرکت اصلاح‌طلبان در انتخابات، موجب افزایش مشروعیت آن و نظام سیاسی می‌شود. ولی باید توجه داشت که مشی اصلاحی یعنی حضور همزمان در جامعه مدنی و نیز در ارکان حکومت. راهبرد "برد- برد" استوار و با دو بازی دیگر "برد- باخت" و "باخت- باخت" ناسازگار است.^۷

۲. ملاک مشروعیت یک انتخابات آزاد رقابتی بی‌طرفی دستگاه‌های عمومی و سلامت آن است. اما با وجود غیر آزاد و ناعادلانه بودن انتخابات، آیا می‌توان در حوزه‌هایی که انتخابات در آن‌ها آزاد و سالم است و بیش از نیمی از مردم در انتخابات شرکت می‌کنند نامزد معرفی کرد و همزمان به غیر رقابتی بودن انتخابات در ۱۶۰ کرسی اعتراض داشت؟ پاسخ به این پرسش مثبت است.

۳. بر پایه راهبرد مشارکت معترضانه و محدود، به عملکرد ستاد ائتلاف اصلاح‌طلبان در تهران انتقاد وارد است.^۸ با وجود خطای فوق و برغم معرفی ۱۳۲ نامزد در سراسر کشور، اصلاح‌طلبان هرگز انتخابات مجلس هشتم را آزاد و عادلانه و سالم نخواندند و مسئولیت انتقادهای بین‌المللی و نیز کاهش مشارکت شهروندان را که عملی ضد امنیت ملی است، متوجه اصولگرایان کردند. در صورت عدم شرکت در انتخابات، همه این انتقادهای متوجه اصلاح‌طلبان می‌شد و ائتلاف آن‌ها اوج می‌گرفت.

۴. بحث "مشروعیت نظام" نزد عده‌ای از فعالان سیاسی و مطبوعاتی بسیار جدی‌تر از این موضوع نزد مشروطه‌خواهان بوده است. برای آنان کسب منافع ملی و دفع ضررهای کلان مهم‌تر بود. خوشبختانه بسیاری پذیرفته‌اند که در عرصه سیاست، شهروندان در بسیاری مواقع باید بین دو گزینه بد و بدتر، یکی را انتخاب کنند. با وجود این، در عمل بسیاری از تحریم‌کنندگان با این تصور که چون رای نمی‌دهیم، مسئولیت ندریم، ترجیح می‌دهند در انتخابات شرکت نکنند. در حالی که شرکت یا عدم شرکت در انتخابات نافی مسئولیت مدنی نیست و نه سنت و نه مدرنیته چنین روشی را تایید نمی‌کنند.^۹

انتقاد دهم: اصلاح‌طلبان با شرکت در انتخابات، شریک جرم تصمیم‌های غیر کارشناسانه و غیر ملی اصولگرایان در مجلس هشتم خواهند بود.

حال آن که:

۱. به لحاظ حقوقی اعضای پارلمان (برخلاف اعضای کابینه) دارای مسئولیت مشترک نیستند. هر نماینده مسئول رفتار و گفتار و آرای خود است و مسئولیت

تصمیمات و رای نمایندگان دیگر متوجه او نیست. به همین علت آزاد مردانی چون مدرس می‌کوشیدند تحت هر شرایطی وارد مجلس شوند، چرا که تنها در مورد رفتار و گفتار خود مسئولیت داشتند.

۲. از منتقدان طرفدار مشی اصلاحی اما منتقد شرکت در انتخابات، باید پرسید آیا این انتقاد همچنان که متوجه اصلاح‌طلبان است که با وجود مشارکت معترضانه خود می‌کوشند موجب اصلاح امور شوند تا جامعه به نقطه انفجار نرسد و فرصت توسعه و پیشرفت کشور از دست نرود، متوجه منتقدان نیز هست؟ آیا عدم شرکت در انتخابات در چند سال گذشته این مسئولیت یا دست‌کم این پرسش را متوجه شهروندانی نمی‌کند که اگر فعالانه در انتخابات شرکت می‌کردند، مدیریت کشور سمت و سوی دیگری می‌یافت؟ واقعیت این است که چه شرکت بکنیم و چه از مشارکت سیاسی پرهیز کنیم، همه ما در اقیانوس متلاطم تنازعات قومی و مذهبی منطقه و جنگ‌افروزی‌های بیگانگان، ساکن یک کشتی هستیم و اگر شهروندان این سرزمین در اتخاذ تصمیمات ایران و ایرانی بر باد ده جناح حاکم مسئولیت نداشته باشند، مجبورند عواقب آن‌ها را تحمل کنند.^{۱۰}

انتقاد یازدهم: شکست در انتخابات غیر آزاد و ناعادلانه موجب ناامیدی مردم از اصلاح‌طلبان می‌شود و آنان را بی‌پشتوانه و مسیر اصلاحات را مسدود خواهد کرد.

پاسخ آن است که:

۱. بدون تردید نتیجه تحریم و حتی عدم شرکت یک حزب یا جناح در انتخابات، افزایش فشار حکومت و سخت‌تر شدن سیاست‌ورزی قانونی و افزایش ناامیدی مردم است، گر چه شاید بر مقبولیت آن حزب در میان برخی قشرها بیفزاید. بنابراین شرکت در انتخابات بهانه برای ایجاد فشار علیه یک جناح را از اقتدارگرایان می‌گیرد، هر چند احتمالاً قشرهایی از مردم از تصمیم مذکور ناراضی خواهند بود.

۲. وقتی جامعه قطبی می‌شود، نمی‌توان رضایت همه را در کوتاه‌مدت جلب کرد. گاه پرداخت هزینه از جمله نارضایتی تعدادی از طرفداران اجتناب‌ناپذیر است. با توجه به این نکته، تلاش اصلاح‌طلبان دو سویه بوده است؛ از یک طرف جلب آرای شهروندانی که در انتخابات شرکت می‌کنند تا از تمرکز بیشتر قدرت و انسداد کامل سیاسی جلوگیری کنند و از طرف دیگر، گفت‌وگو با شهروندانی که در انتخابات شرکت نمی‌کنند، تا نظر و اعتماد آنان نیز جلب شود. به این ترتیب احزاب اصلاح‌طلب به عنوان احزاب دو پا از مزایای شرکت در انتخابات و نیز فعالیت در جامعه مدنی بهره‌مند می‌شوند و انباشت دانش و تجربه سیاسی در احزاب که پیش شرط توسعه سیاسی است ممکن می‌گردد.

۳. شرکت نکردن در انتخابات، هنگامی می‌تواند با موفقیت روبرو شود که اصلاح‌طلبان یکصدا عمل کنند و دعوت آنان به تحریم، نزد اکثریت قاطع طرفداران موجه تلقی شود و جناح حاکم را به تغییر سیاست‌ها و روش خود مجبور کند.^{۱۱} با وجود اختلاف نظر بین اصلاح‌طلبان، تحریم فقط اختلاف‌ها را افزایش می‌دهد و از احتمال پیروزی بخش دیگری که طرفدار شرکت در انتخابات هستند، می‌کاهد.^{۱۲}

۴. از مشروطه تاکنون بعضی نیروهای انقلابی با وجود حسن نیت و فداکاری‌های بزرگ و از خود گذشتگی‌های مثال‌زدنی، به دلیل اتخاذ راهبردهای غلط در جهت زمینه‌سازی، توجیه و اعمال خشونت و سرکوب و ایجاد انسداد و در نتیجه افزایش هزینه‌های فعالیت‌های سیاسی ایفای نقش کرده‌اند. به همین دلیل اصلاح‌طلبان با تلاش برای بالا بردن هزینه اقدام‌های غیر قانونی اقتدارگرایان،

در پی آنند که زمینه و توجیه اعمال خشونت و نیز هزینه فعالیت‌های سیاسی کاهش یابد یا دست‌کم از این بالاتر نرود تا سیاست‌ورزی قانونی و مسالمت‌آمیز تعطیل نشود و عرصه سیاست در انحصار عده‌ای از جان گذشته از یک طرف و دستگاه‌های اطلاعاتی خشن و سرکوبگر از طرف دیگر قرار نگیرد.

۵. عدم شرکت در انتخابات و یکدست شدن مجلس می‌تواند آخرین امیدهای اصلاح امور را در مردم بکشد، حال آن‌که شرکت اصلاح‌طلبان فضا را برای اصلاح امور نسبتاً باز نگه می‌دارد، اگر چه ممکن است اصلاح‌طلبان را در نظر بعضی گروه‌ها نامطلوب جلوه دهد. بین امید به "اصلاحات" و "اصلاح‌طلبان"، اهمیت اولی بیشتر است.

انتقاد دوازدهم: اصلاحات پارلمانتاریستی در جمهوری اسلامی ایران شکست خورده است، در نتیجه شرکت در انتخابات مجلس بی‌معنا خواهد بود. به نظر من:

۱. اصلاحات در ایران اساساً با پارلمانتاریسم همراه است، زیرا چنان‌که گفته شد، حکومت همه‌کاره است و می‌تواند با درآمد انحصاری نفت کشور را به سرعت به قهقرا ببرد یا به سمت پیشرفت و توسعه هدایت کند. با این ساختار، هر نوع اصلاح گسترده و عمیق تنها با مبارزات پارلمانتاریستی و حضور در قدرت ممکن است. به نظر می‌رسد مدرس بر اساس چنین رویکردی، در انتخابات شرکت کرد و دکتر مصدق، نخست‌وزیر شد. به راستی چند اصلاحگر بزرگ داریم که بدون حضور در ارکان قدرت، منشاء آثار و خدمات بزرگ و ملی شده‌اند؟

۲. پارلمانتاریسم به این معنا نیست که اقدامات اصلاحی دیگر در ایران ممکن نیست، اما تاثیر چنین اصلاحاتی تعیین‌کننده نخواهد بود. در ایران معاصر، اصلاحات بدون پارلمانتاریسم، اصلاحات بدون حضور جدی در دو عرصه تصمیم‌سازی (جامعه مدنی) و تصمیم‌گیری (قدرت) و اصلاحات از پایین بدون استفاده از پتانسیل‌های موجود در هرم قدرت، تعیین‌کننده نخواهد بود. در این ساختار، حکومت می‌تواند با سوءاستفاده از ضعف جامعه مدنی مانع هر اصلاح عمیقی شود. البته شرط موفقیت "اصلاحات" حمایت شهروندان دموکرات از اصلاح‌طلبان است.

۳. در ایران هر حزبی با تلاش برای حضور در قدرت، گرچه در انتخابات موفق نشود، انسجام تشکیلاتی و حضور منتقدانه خود را در جامعه مدنی ممکن می‌کند. عکس این سخن نیز درست است. عدم تلاش احزاب برای حضور در قدرت با تلاش اقتدارگرایان برای اخراج این دسته از منتقدان از جامعه مدنی مواجه خواهد شد و محرومیت از حقوق را به آنان تحمیل خواهد کرد. بی‌جهت نیست هر حزب و جناحی که در خبرگان رهبری، شوراهای و مجلس، فراکسیون نداشته باشد، از حداقل حقوق قانونی خود بی‌بهره است (داشتن ساختمان مرکزی و دفاتر در استان‌ها، انتشار بولتن و مجله و روزنامه، سایت اینترنتی آزاد، تایید صلاحیت تعدادی از نامزدها، تشکیل جلسات سخنرانی و...). متأسفانه در ایران حضور در قدرت، شرط حضور احزاب در جامعه سیاسی (Polity) است.

انتقاد سیزدهم: اصلاح‌طلبان و اصولگرایان تفاوتی با هم ندارند و با شرکت در انتخابات، سوپاپ اطمینان جمهوری اسلامی می‌شوند. به نظر من:

۱. ندیدن نیمه پر لیوان و تاکید مطلق بر نیمه خالی فضای سیاسی، خطای بزرگی است که جامعه ما از آن زبان‌های فراوان خواهد دید. برهان این عده از منتقدان شبیه استدلال اقتدارگرایانی است که بین منتقد مخالفه

برانداز و تجزیه‌طلب تفاوت قائل نمی‌شوند و معتقدند ماهیت گروه‌های سیاسی منتقد باید هر چه زودتر افشا شود تا تکلیف‌شان سریع‌تر روشن گردد. بنابراین همواره از حرکت منتقدان به سمت استفاده از خشونت استقبال می‌کنند. نتیجه این مشی درگیری با حکومت و افزایش خشونت‌ورزی در جامعه و از دست دادن نیروهای ارزنده بسیار است. تلاش برای افشای ماهیت نیروها چه در درون جامعه مدنی و چه در حکومت، عملاً به معنای تلاش برای گسترش گفتمان خشونت‌محور در جامعه است. این نگاه درست نقطه مقابل استراتژی اصلاح‌طلبان است که می‌کوشند از بروز خشونت از هر دو سو (جناح حاکم و مخالفان آن) که به نوبه خود زمینه‌ساز خشونت بزرگ‌تر یعنی مداخله بیگانگان و تجزیه ایران خواهد بود، جلوگیری کنند. به همین دلیل تبدیل "معاند به مخالف و مخالف به موافق" و تغییر "مسائل امنیتی به سیاسی و سیاسی به اجتماعی" را دستور کار خود دارند. اگر به اصلاح‌طلبان انتقادی وارد است، ناشی از کم‌کاری در زمینه تحقق این راهبرد رهایی‌بخش است و نه غلط بودن آن.

۲. پیش‌فرض طرفداران چنین نظریه‌ای آن است که اولاً خود را حق مطلق و طرف مقابل را فاسد و باطل می‌دانند، ثانیاً امکان تغییر و تحول را برای انسان‌ها (بخصوص برای دیگران) قائل نیستند، ثالثاً به نقش ساختار سیاسی، شرایط و تحولات سیاسی، گفتمان ملی و بین‌المللی، اوضاع منطقه و آگاهی‌های عمومی در راهبردهای اتخاذی اشخاص و احزاب بی‌توجهند. حال آن‌که حتی احزاب با سابقه نیز با تغییر ساختارها (دو قطبی به تک قطبی یا برعکس) و با تغییر گفتمان و شرایط ملی و بین‌المللی، آگاهانه یا به اجبار، راهبرد و حتی دیدگاه خود را تغییر می‌دهند. برای مثال در شرایطی که به هر دلیلی قدرت توزیع می‌شود (ناشی از فشارهای داخلی یا بین‌المللی یا هر دو)، بسیاری از گروه‌های استبدادمحور چاره‌ای نمی‌بینند جز آن‌که رفتار خود را تغییر و به قواعد دموکراتیک تن دهند. در واقع توزیع قدرت موجب تعادل نسبی قوا و رعایت بیشتر حقوق شهروندان می‌شود. در این فضا حتی احزاب فاشیست‌مآب نیز یا قواعد رقابت دموکراتیک را می‌پذیرند یا با هزینه بسیار اندکی منزوی و مطرود می‌شوند. افزون بر آن وقوع برخی رخدادها می‌تواند آرایش نیروها یا اولویت مسائل را در یک حزب یا جناح تغییر دهد و اشخاص و احزاب را در حالت جدید به هم نزدیک یا از هم دور کند. تلاش برای روشن کردن هر چه سریع‌تر تکلیف نیروها، چه در جامعه مدنی و چه در حکومت، به لحاظ تبعات ناشی از تصفیه‌ها و برون‌گذاری‌ها، هزینه‌هایی سنگین و غیر ضروری بر همه تحمیل می‌کند که در موارد بسیاری اجتناب‌پذیر است. مدارا با احزاب منتقد چه بسا این امکان را فراهم کند که تقدیس‌کنندگان خشونت با گذشت زمان به خطای راهبردی خود پی برند یا دست‌کم تحت فشار افکار عمومی، مشی خود را اصلاح کنند. این پیروزی بر اقتدارگرایی است که امکان استقرار حکومت قانون و دموکراسی را فراهم می‌کند.

۳. تفاوت اصلاح‌طلبان با اقتدارگرایان در ماهیت یا دیدگاه‌ها و برنامه‌ها و مدیریت آنان خلاصه نمی‌شود. یکدست شدن حکومت نیز مانند تک‌قطبی، عمودی و سلسله‌مراتبی شدن قدرت در عرصه جهانی است که ملت‌ها را با تنگنای بیشتری مواجه می‌کند. در هر حال در نظام دو قطبی بین‌المللی یا قدرت توزیع شده داخلی، ملت‌ها و شهروندان از حقوق بیشتری بهره‌مند می‌شوند. مقایسه وضعیت توسعه کشور، اوضاع معیشتی و حقوق شهروندان در دوره توزیع قدرت دولت اصلاحات و دولت کنونی سودمند است. روند متمرکز و خودسر شدن قدرت را نباید تشدید یا در برابر آن سکوت نمود.

بلکه باید درصدد مهار آن برآمد.

انتقاد چهاردهم: مشارکت اصلاح‌طلبان در انتخابات بدون خط قرمز است، چرا که اعلام نمی‌کنند آزمون فیصله‌بخش اصلاحات به طور مشخص از نظر آنان چیست؟

به نظر من:

۱. تا زمانی که اصلاح‌طلبان امکان فعالیت قانونی داشته باشند و بتوانند در عرصه اجتماع، سیاست و انتخابات، به رقابت همراه با حفظ مواضع با اقتدارگرایان بپردازند، منتقدانه در آن صحنه‌ها حاضر می‌شوند.^{۱۳} طبق مبانی اصلاحی باید از هر فرصتی برای مهار خودکامگی و بهبود امور بهره‌بردار، بویژه آن‌که گذشت زمان به ضرر اقتدارگرایان انحصارطلب است.

۲. این‌که اقتدارگرایان انسداد سیاسی را کامل نکنند یا اکثریت قاطع مردم از نظام سیاسی ناامید شوند، در اختیار ما نیست و مسئولیت پیامدهای ناشی از چنین وضعی به عهده اقتدارگرایان خواهد بود، اما توجه کنیم منتقدان می‌توانند در این زمینه نقش مثبت یا منفی ایفا کنند و خطاهای راهبردی یا تاکتیکی آنان می‌تواند به افزایش یا کاهش ناامیدی شهروندان بینجامد.

۳. از ترس مرگ نباید خودکشی کرد؛ تعطیلی داوطلبانه هیچ موسسه‌ای و ترک هیچ میدانی نباید در دستور کار اصلاح‌طلبان قرار گیرد، مگر آن‌که آنان را محروم کنند. درست است که سیاست‌ورزی قانونی منتقدان تنها در شرایطی ممکن است که جناح حاکم گوش‌ها و چشم‌های خود را کاملاً نبندد و حداقلی از حقوق و آزادی‌های شهروندان را به رسمیت بشناسد و آنان را در قدرت سهیم کند، چرا که در غیر این صورت مجبور می‌شود دیر یا زود تمام قدرت را واگذار کند، ولی باید به هر شکل ممکن از حرکت حکومت به آن سمت جلوگیری کرد. موضع صحیح نه "خروج" و نه "اخراج"، بلکه تلاش برای بقا در جامعه مدنی از طریق سعی برای مشارکت در قدرت به مقصود راه می‌برد.

در پایان تاکید می‌کنم تفاوت مشارکت معترضان و محدود با حضور مجیز‌گویانه و بی‌قید و شرط، روشن است؛ کسانی که

می‌خواهند به هر قیمت حتی با نفی گذشته خود یا با توبه‌نویسی و آدم‌فروشی اعتماد کانون قدرت را جلب کنند، نه در درون حکومت جایگاهی مناسب به دست خواهند آورد و نه در افکار عمومی مقبولیت خواهند یافت. این مصداق بارز بازی "باخت-باخت" است و رهبران و عاملان آن مصداق خسرالدنیا و الآخره هستند. حضور معترضان یعنی آن‌که نه سیاست‌ورزی، دست‌بوسی و تملق‌گویی است و نه قهر یا انفعال، چاره‌ساز حل مشکلات میهن است. اصلاح‌طلبان طبق این راهبرد، برغم پذیرش مسئولیت اشتباهات خود در عدم تحقق آرمان‌های مردم، از عملکرد خود در دفاع از حقوق شهروندان پشتیبانی می‌کنند و در عین حال، با نقد عملکرد سوء قدرت در انتخابات شرکت می‌کنند. به این ترتیب خواهند توانست هم در مجلس حضور یابند، هم به نقد عملکرد اصولگرایان در همه زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، سیاست خارجی و فرهنگی بپردازند و هم بقای تشکیلاتی خود را در جامعه مدنی تا حدودی تضمین کنند. تلاش آنان به این امر معطوف خواهد بود که به سهم خود، اجازه حاکمیت تک‌صدایی را در حکومت و جامعه ندهند و یک سبک زندگی خاص به آنان تحمیل نشود. بدیهی است این راهبرد اشکالات فراوانی دارد، اما در مقایسه با دیگر راهبردها کمترین ضرر و زیان را متوجه ایران و ایرانیان خواهد کرد.

پانوش‌ها

۱. برای مثال نیمی از آنان در انتخابات شرکت می‌کنند و نیم دیگر به دلایل سیاسی و غیرسیاسی رای نمی‌دهند. حتی در زمینه ضرورت اعمال نظارت استصوابی و حذف داوطلبان نیز شهروندان اختلاف نظر دارند.

۲. همین وضعیت بین گروه‌های اپوزیسیون قانونی یا ملترزم به فعالیت‌های قانونی در داخل و خارج از کشور دیده می‌شود؛ گروهی موافق شرکت و جمعی مدافع تحریم انتخابات هستند. ۳. اغلب جوانان جذب شده در احزاب اصلاح‌طلب، در جریان برگزاری انتخابات به ستادهای انتخاباتی مراجعه می‌کنند و در آن‌ها فعال می‌شوند. بسیاری از حامیان نیز فقط در ایام انتخابات آماده‌اند منازل، دفاتر و سایر امکانات و حمایت‌های مالی خود را در اختیار اصلاح‌طلبان قرار دهند.

۴. به باور عده‌ای، اصولگراها مایل نبودند اصلاح‌طلبان در انتخابات مجلس هشتم شرکت کنند. به همین دلیل و بر خلاف انتخابات ادوار گذشته، اعلام کردند اصلاح‌طلبانی که می‌دانند رد صلاحیت می‌شوند، ثبت‌نام نکنند.

به نظر این گروه، غرور ناشی از یکدست شدن حکومت، افزایش بی‌سابقه قیمت نفت و نگرانی جناح حاکم از کاهش پایگاه خود (به علت ناکارآمدی مدیریتی و اختلافات روز افزون داخلی) و نیز افزایش محبوبیت منتقدان دولت، موجب شده است اصولگراها دیگر خود را نیازمند حضور اصلاح‌طلبان در عرصه سیاست و انتخابات نبینند. ایشان تصور می‌کنند می‌توانند خلاء ناشی از عدم مشارکت اصلاح‌طلبان را با تقسیم کار و رقابت بین خود پر کنند. یعنی میدان سیاست و انتخابات را ظاهراً رقابتی و در باطن انحصاری کنند. اصولگراها فعالیت سیاسی منتقدان خود، بخصوص اصلاح‌طلبان را مانع یکه‌تازی خویش و تک‌صدایی کامل حکومت و جامعه ارزیابی می‌کنند و خواهان حذف آنان نه فقط از قلمرو حکومت بلکه از عرصه جامعه مدنی هستند. بنابراین از عدم حضور آنان در انتخابات نگران نمی‌شوند بویژه آن‌که یقین دارند بخشی از منتقدان آنان در هر حال و بی‌قید و شرط در انتخابات شرکت می‌کنند. به باور این عده تنها بر پایه چنین راهبردی می‌توان عملکرد اصولگراها را پس از یکپارچه شدن قدرت ترک کرد، این‌که چرا منتقدان خود را به ترک میدان دعوت می‌کنند و سخن شاه دیکتاتور را از سر می‌گیرند که هر کس مخالف وضع موجود است، پاسپورت بگیرد و از کشور خارج شود. توجیه اعتقادی و ایدئولوژیک راهبرد اقتدارگراها این است که در قلمرو سیاست داخلی، همچون عرصه جهانی، تنها دو جبهه "حق و باطل" و "خودی و غیرخودی" وجود دارد؛ آنان سمبل و تجلی حق‌اند و دیگران همه باطل و بین منتقد و مخالف و معاند و تروریست و تجزیه‌طلب فرقی نیست. پس همه آنان باید بدون استثناء ساکت، طرد، حذف یا سرکوب شوند. این نگاه "غیرساز" و "حذقی" فقط فعالیت عناصر مجیز‌گوی قدرت را مجاز می‌شمارد زیرا همه منتقدان خود را همسو یا سخنگوی VOA (بخش

فارسى صلاى آمريكا) مى داند و لازم نمى بيند برايشان حق فعاليت سياسى قائل شود.

۵. سران جبهه ملي در شرايطى، چنين سياسى را اتخاذ كردند كه رژيم ستمشاهى همه راهها را بر سياست و روزى قانونى بسته بود. آنان اجازه تشكيل حزب و انتشار روزنامه نداشتند. رسانهها نيز از درج اخبار يا مصاحبه با آنان خوددارى مى كردند. اجازه نامزد شدن نيز نمى يافتند و انتخابات، صد در صد نمايشى برگزار مى شد. حال آن كه شرايط كنونى با سالهاى دهههاى چهل و پنجاه هجرى خورشيدى قابل قياس نيست.

۶. مشى اصلاح طلبانه، برقرارى "موازنه مثبت" در قلمرو سياست است نه "موازنه منفي"، به اين معنا كه لازم است احزاب اصلاح طلب ضمن تداوم فعاليتهاى تشكيلى و قانونى و تلاش براى برطرف كردن نقاط ضعف خود، عملکرد قدرت در ابعاد مختلف را نقد و انتقادها را متوجه مراكز اصلى خود كنند و اجازه ندهند فضاي نااميدى گسترش يابد. "موازنه منفي" يعنى آن كه نه تنها در انتخابات شركت نمى كنيم، بلكه از انتشار روزنامه يا مجله نيز خوددارى مى كنيم و راه سكوت در پيش مى گيريم كه اتفاقاً مطلوب اقتدارگرا هست، اگر چه صرفاً به اين دليل نفي نمى شود. به باور اصلاح طلبان معتقد به شركت در انتخابات، راه استقرار دموكراسى برقرارى "موازنه مثبت" است. در شرايط گذار از "خودسرى" به "حكومت قانون" چارههاى نيست جز اين كه بخشى از حقوق خود و نه همه آن را تعليق كنيم تا با حفظ ثبات سياسى، بقاى احزاب سياسى، ممكن شود و به ترويج امكان بهره مندى از ديگر حقوق نيز فراهم آيد. به نظر من تعليق دلوطلبانه همه حقوق، به اميد به چنگ آوردن همه آن در يك حركت انقلابى و دفتى در ايران راهگشا نيست.

۷. برد اصولگراها از حضور اصلاح طلبان در عرصه اجتماع و سياست، افزايش مشروعيّت نظام سياسى و حفظ ثبات آن، پاسخگويى نسبي به مطالبات مردم و نيز مقابله كم هزينه با زياده خواهى بيگانگان است. برد مردم و اصلاح طلبان نيز اين است كه با حضور در جامعه مدنى و نيز در قدرت، احتمال و امكان رشد فرايندهاى زير را افزايش دهند: الف) اصلاح سياستهاى عمومى و مسائل هر روزه شهروندان به سود مردم و ميهن؛ ب) کاهش انسداد سياسى داخلى و برطرف يا محدود شدن تهديدات و فشارهاى خارجى؛ ج) تاسيس و تقويت نهادهاى مدنى؛

د) بذل توجه به مسائل ملي، آگاهى هاى عمومى و نرخ مطالعه، كسب تجربيات منحصر به فرد در قلمرو حكومت و جامعه براى بسيارى از حاشيه نشينان سياست و شهروندان فراهم شود و اميد به اينده فزوني گيرد؛

ه) ارائه الگويى عقلانى و رحمانى از اسلام و تفسيرى دموكراتيك از قانون اساسى و مقابله بيشتر با تك صلايى حكومت و جامعه؛

و) امكان فعاليت آزاد و اخلاقانه براى هنرمندان، نويسندگان، اهالى فرهنگ و ادب، مترجمان، روشنفكران، ناشران... بخصوص براى جوانان، جوانانى كه تنها در فضاي نسبتاً باز اصلاحي مى توانند استعدادهائى خود را شكوفا كنند؛

ز) تضعيف و افشاى باندهاى مافيايى و غدههاى سرطانى و فساد در ارگان حكومت. به اين ترتيب سياست و روزى اصلاح طلبانه يا "پيروزى طرفين" در سطح بين المللى به معنى "پيروزى بر جنگ طلبى، نظامى گرى، تحريم و تروريسم" خواهد بود نه "پيروزى بر دولت و ارتش آمريكا در جنگ". صريح بگويم، استراتژى اصلاح طلبان پيشگيرى از وقوع جنگ تحريم، تروريسم و خشونت و روزى است نه استقبال از درگيرى با آمريكا به اميد ويتاميزه كردن ايران و شكست تاريخى ديگرى براى آمريكا. در صورت وقوع درگيرى، حتى اگر ارتش آمريكا شكست مفتضحانه اى بخورد، هنگامى به تخاصم خاتمه خواهد داد كه جز سرزمينى سوخته برايمان باقى نمانده باشد. اين بازى "نو سر باخت" و به ضرر ملت ايران و آمريكا است. در عرصه داخلى نيز سياست و روزى اصلاحي به معنى پيشگيرى از تك صدا شدن سياسى حكومت و جامعه و طالبانيزه شدن اوضاع است و در نهايت بهبود اوضاع مردم، توسعه كشور و استقرار دموكراسى را هدف مى داند نه "پيروزى بر رقيب" به معنى حذف و نابودى بنيادگرايان را. فراموش نكنيم كه در ايران و نه در منطقه، نمى توان بنيادگراها را نابود كرد، همچنان كه حذف اصلاح طلبان از اجتماع ناممكن است. ولى مى توان شرايطى ايجاد كرد كه اقتدارگرايان نيز مجبور شوند حقوق شهروندان را به رسميت بشناسند و به قواعد رقابت آزاد سياسى تن دهند. "قرارداد اجتماعى" از اين لحظه منعقد مى شود و "وضعيت طبيعى" هايزى به "وضعيت مدنى" تبديل مى گردد.

۸. بخشى از اصلاح طلبان (جبهه مشاركت و سازمان مجاهدين انقلاب) پس از رد صلاحيت اكثر قريب به اتفاق نامزدهاى مشهور در پايخت، با ارائه فهرست انتخاباتى در اين حوزه مخالف بودند و پيشهاد كردند نامزدانك نامزدهاى مشهور اصلاح طلب تايد صلاحيت شده از

شهرستانها كاندیدا شوند تا ستاد ائتلاف مجبور به ارائه فهرست انتخاباتى در تهران نشود كه پذيرفته نشد. پيشنهاده دوم آنان، معرفى نامزدهاى شناخته شده اصلاح طلب در تهران بود (فهرست محدود) تا اعتراض به غيرآزاد و ناعادلانه بودن انتخابات برجسته تر شود. در آن صورت به رقابتهاى انتخاباتى نامزدهاى اصلاح طلب در شهرستانها نيز خلى وارد نمى شد و اصلاح طلبان از ديگر مزاياى شركت در انتخابات محروم نمى شدند. برغم اين پيشنهادهها، جمع بندي ستاد ائتلاف ارائه فهرستى ۳۰ نفره بود، گرچه نتايج انتخابات تهران، با ابهامات فراوان در نتايج شمارش آراء، كام بسيارى را تلخ كرد. در مرحله دوم نيز به علت همين ابهامات، نظر احزاب فوق، انصراف تمام نامزدها و رها كردن ميدان رقابتهاى انتخاباتى در تهران بود كه با موافقت نامزدها روبرو نشد.

۹. گسست بين نظر و عمل موجب شده است بسيارى از ما توجه نكنيم كه با انفعال پيشه كردن، سهل كردن پيشروى به اقتدارگرايان و به اميد حوادث نشست، كشور را در سرازيرى تباهى و سقوط قرار مى دهد. اين نگرش كه به "سياست صبر و انتظار" معروف است بر اين پايه استوار شده كه بايد اجازه داد استبداد تا آنجا كه مى خواهد و مى تواند بدون وجود مانع پيش رود، وقتى همه ارکان حكومت را در اختيار گرفت، از آنجا كه پاسخگويى نيازهاى مردم و پيشرفت كشور نخواهد بود و اختلافهاى انسداد طلبان نيز علنى خواهد شد نوبت مردم و نخبگان فرا مى رسد كه به مصاف ايشان بروند. اين راهبرد در خوشبينانه ترين حالت مى تواند به سقوط اقتدارگرايان كنونى منجر شود اما اقتدارگرابى "را از بين نمى برد. تازه اگر بتواند در اين تحولات، استقلال، يكپارچگى سرزمينى و امنيت عمومى را آن هم در اين شرايط پيچيده و خاص حفظ كند. استقرار حكومت قانون و دموكراسى زماني ممكن خواهد بود كه طرفين نزاع، به انعقاد قرارداد بپردازند، هنگامى كه مخالفان وضع موجود از بخشى از "حقوق" خود و جناح حاكم از بخشى از "اقتدار" خود بگذرند تا زندگى مسالمت آميز، مدنى و قانونى ممكن شود.

۱۰. گروه ديگرى هم با اين رويكرد به سياست صبر و انتظار روى مى آورند كه شايد با وخيم تر شدن اوضاع "دستى از غيب برون آيد و كارى بكند" يعنى به اميد دخالت خارجى براى قطع يد استبداد سكوت مى كنند. تصور مى كنم اين رويكرد چنان يا استقلال و حتى تماميت ارضى ما مغاير است كه بعيد است شهروند معتقد به اين اصول، به اقامه دليل براى رد كردن آن نياز پيدا كند. وضعيت افغانستان و عراق پس از اشغال پيش چشم ماست. نه رفاه و امنيت دارند و نه اميد به اينده. بنيادگرابى و جنگهاى فرقه اى و قومى نيز حرف نخست را در اين دو كشور مى زند.

۱۱. استثنائى اين قاعده بسته شدن همه مجارى آزاد انتخاباتى توسط حكومت است (مانند دهه ۵۰ در رژيم ستمشاهى). استثنائى ديگر، افشاى بدعتى است كه اكثريت شهروندان به آن توجهى ندارند، به شرطى كه نتيجه آن انسداد كامل فضاي سياسى نباشد.

۱۲. نكات فوق نبايد موجب غفلت اصلاح طلبان از اين واقعيت شود كه روز به روز شهروندان بيشترى از بهبود اوضاع نااميد مى شوند و از شركت در انتخابات صرف نظر مى كنند. با اذعان به چنين روند خطرناكى كه علت اصلى آن عملکرد غير دموكراتيك و غير كارشناسانه اقتدارگرا هست، اگر چه نمى توان و نبايد اشتباهات اصلاح طلبان را در دوره هشت ساله و پس از آن نادیده گرفت، اصلاح طلبان باز هم بايد با تمام توان بكوشند مانع بسته شدن آخرين روزنه هاى سياست و روزى قانونى شوند. بايد صريح تر سخن گفت و با نقض حقوق شهروندان قاطعانه تر مخالفت كرد تا رغيته اعتماد و مشاركت تعداد بيشترى از مردم جلب شود. کاهش مشاركت شهروندان در انتخابات مجلس هشتم در شهرهاى بزرگ (كمتر از ۳۰ درصد) زنگهاى خطر را براى همه به صدا در آورده است، اگر چه حدود نيمي از مردم در سراسر كشور راى داده اند. بايد به اصولگراها هشدار داد كه با وجود حضور اصلاح طلبان در انتخابات شهر تهران، مشاركت ۲۷ درصدى شهروندان مقيم پايخت بسيار نگران كننده است و عدم شركت در انتخابات مساله اى جدى است. پايدگاه اجتماعى جناح حاكم نيز در اين انتخابات از سقف ۱۵ درصد پايين تر آمد و حلاكمتر به ۱۳ درصد رسيد. اگر اصولگراها تاكنون بر اين تصور بودند كه با تيليغات وسيع و بهره گيرى از اعتقادات دينى مردم مى توانند پايدگاه اجتماعى خود را در سقف ۱۵ درصد ثابت نگه دارند و نيز قادر خواهند بود در هر شرايطى بيش از ۵۰ درصد واجدين شرايط را در سراسر كشور به حوزه هاى اخذ راي بكشند، بايد توجه كنند كه در انتخابات مجلس هشتم آن اينده متزلزل شده حال اگر به فكر اصلاح روند موجود نباشند، خنای ناكرده بنا ويران خواهد شد و همه از پيامدهاى بازى "باخت-باخت" زبان خواهند ديد.

۱۳. براى مثال مطبوعات در حال حاضر آزاد نيستند و نمى توانند برخى از مهم ترين مسائل ملي را مورد بحث و بررسى قرار دهند. سوال روشن آن است كه آيا روزنامه هاى كه حتى در انتخاب تيرشان محدوديت وجود دارد، بايد منتشر شوند يا نه؟